

متن پرسش

سلام علیکم: پدیده ای که در این زمان شاهد آن هستیم عدم فهم حرف همدیگر و جایگاه آن و به تبع آن تکفیر همدیگر می باشد. ۱. این پدیده آیا سابقه تاریخی دارد؟ یعنی در تمدن های گذشته هم اتفاق افتاده است؟ ۲. راه خروج از این وضع چیست؟ و اساساً چه می شود که جامعه ای مثل جامعه ای ما با آن سوابق درخشان الهی و انسانی، یک مرتبه به چنین رویه ای گرفتار می شود که دیگر از آن فداکاری ها و جوانمردی ها نسبت به همدیگر تهی می گردد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: تمام عرایض بنده در کتاب «عقل و ادب ادامه ای انقلاب اسلامی در این تاریخ» و ۷۰ جلسه شرح آن کتاب در همین رابطه بود. بنده این خطر را در آنجا متذکر شده ام و راه حل های آن در حد فهم خود ارائه داده شد.

برای اصیل شدن، برای آن که یک بار دیگر جماعتی زنده باشیم باید از نو در عطیه ای جامعه ای اسلامی مان داخل شویم. از طریق چنین التزامی، یک جامعه به یک قوم زنده تبدیل می شود و جماعت افراد به نحو اصیلی با یکدیگر پیوند می یابند.

محقق گشتن یک قوم، پیش شرط اصول روابط حقیقی آن قوم است. در این حالت است که زندگی فرد نیز معنادار می شود. اگر فرد، و هر فرد به طریق خاص خود در وظیفه ای تاریخی قوم سهمی به دوش بگیرد، تنها چنین چیزی می تواند ما را از شب بی معنایی معاصر نجات دهد.

محقق شدن یک قوم، توسط اتحاد روحانی که در جامعه و در نسبت بین افراد پیش می آید چیز مهمی است زیرا از طریق این امر و صرفاً از طریق این امر، هم گرایی و یا معنایابی افراد ممکن می گردد.

هنگامی که عالم در حجاب می رود و خود را پنهان می سازد، هنگامی که درک ما از آن به ورطه ای ابهام و انحطاط می افتد، بیگانگی و نیست انگاری سر بر می آورد و این وقتی است که جامعه ای معنوی و قدسی نداشته باشیم. چیزی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» متوجهی آن بود و انقلاب اسلامی را به مردم ما پیشنهاد نمود.

مدرنیته، زمانه ای هجرت معنویت و زمانه ای سقوط معنا است. معنویت، بنیاد لاینفک اصالت جماعت

است. صرفاً با سکونت در سایه‌سارِ خدا است که بشر می‌تواند تاریخی شود، یعنی به یک قوم تبدیل شود. از آن‌جا است که افراد، صرفاً در جماعت، هم‌گرایی پیدا می‌کنند و در التزام به تقدیرِ جمعی خود معنا می‌یابند. امید است که در بستر معنویت‌بخشیِ این ماه با برکت، باز سکونت در سایه‌سارِ خدا را همچون زمان دفاع مقدس که زمان ایثار و فداکاری بود؛ احساس کنیم. باز شهید بهشتی‌ها با آن سعه‌ی صدر و با آن امید به آینده‌ی انقلاب اسلامی طلوع نماید. [۱] موفق باشید

[۱] - اخیراً بنا شد عرایضی در مورد شخصیت شهید بهشتی بشود. متن عرایض بنده چنین بود:

شهید بهشتی یک امت بود

۱. در مورد وسعت نظر شهید بهشتی، همین بس که دشمن همیشه نسبت به تنگ‌نظریِ افراد به ظاهر مذهبی امیدوار بود و شهید بهشتی برعکس، به عنوان یک شخصیت مذهبی، شدیداً بر آزادی اندیشه و وسعت نظر تأکید داشت. و بدین لحاظ دشمن، دشمنِ شهید بهشتی بود. زیرا او با وسعت نظری که داشت بسیاری از حيله‌های دشمن را خنثی می‌کرد.

۲. شهید بهشتی اسلام را به وسعت جهان مدّ نظر داشت و آن را جهانی می‌دید، لذا برای بقیه‌ی اندیشه‌ها احترام قائل بود، ولی نه آن‌طور که جریان‌های مقابل نظام اسلامی انتظار داشتند که در تصمیم‌گیری‌های کلان نظام اسلامی حاضر باشند. در حالی که بیش از ۹۰ درصد مردم به جمهوری اسلامی رأی داده بودند.

۳. تفاوت روش شهید بهشتی با شهید منتظری در نگاهی بود که شهید بهشتی به سعه‌ی نظام اسلامی در این تاریخ داشت که در هر حال، جای خود را در این جهان باز می‌کند و نباید نگران جریان‌هایی بود که سعی داشتند با روحیه‌ی غرب‌گرایی نظام اسلامی را استحاله کنند.

۴. شهید بهشتی در صحبتی که در دانشگاه داشتند وقتی نسبت به تهمت‌ها و اتهاماتی که به ایشان زده شده، سؤال کردند؛ فرمود: وقتی که بنده چنین تریبونی در اختیار دارم و می‌توانم از خود دفاع کنم، عملاً امکان دفاع از کسانی که چنین تریبونی ندارند، گرفته شده است، پس بهتر است از اتهام‌زندگان، دلیل و مدرک سخنان‌شان پرسیده شود.

۵- نکاتی از نامه‌ی شهید بهشتی به امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مورد بنی‌صدر: ۲۲/۱۲/۵۹

دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش

مربوط می شود. یک بینش معتقد و ملتزم به فقاہت و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعهد در برابر کتاب و سنت باشد، بینش دیگر در پی اندیشه ها و برداشت های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آنچنان که باید و شاید در برابر آن متعهد و پایبند، و گفته ها و نوشته ها و کرده ها بر این موضوع بینابین گواه.

بینش اول در برابر بیگانگان و هجوم تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی به نظام سخت به توکل بر خدا و اعتماد به نفس و تکیه بر توان اسلامی و پرهیز از گرفتار شدن در دام داوریه یا دلسوزیهای بیگانگان معتقد و ملتزم. بینش دیگر، هرچند دلش همین را می خواهد و زبانش همین را می گوید و قلمش همین را می نویسد، اما چون همه مختصات لازم برای پیمودن این راه دشوار را ندارد، در عمل لرزان و لغزان.

بینش اول به نظام و شیوه ای برای زندگی امت ما معتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمانها در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام و ارزش اصیل و مستقل اسلام استوار دارد. بینش دیگر با حفظ نام اسلام و بخشی از ارزشهای آن، جامعه را به راهی می کشاند که خود به خود درها را به روی ارزشهای بیگانه از اسلام و بلکه ضداسلام می گشاید.

بینش اول روی شرایطی در گزینش مسئولان تکیه می کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه سطوح راه می برد. بینش دیگر بیشتر روی شرایطی تکیه می کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی مبالتها یا کم مبالتها در همه سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سرنوشت انقلاب هموار می سازد.

اگر این دو بینش در اداره امور جمهوری اسلامی ادامه یابد، نه کارهای جاری مردم سر و سامان پیدا می کند، نه مشکلات موجود دینی، فرهنگی، اخلاقیات اجتماعی و اقتصادی این مردم رنج دیده و محروم و ایثارگر با سرعت و قاطعیت کافی حل می شود و نه می توان برای آینده طرح های اصیل اسلامی ریخت و به مرحله عمل درآورد

امام عزیز، به خدا سوگند تحمل این وضع برای این فرزندان بس دشوار است که چهره افسرده اینها را ببینم و ندای یاللمسلمین آنها را بشنوم و تنها پاسخ این باشد که صبر کنید. من هم صبر می کنم و فی العین قذی و فی الحلق شجی.

ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آن قدر با محبت و گرمی با ایشان برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهمها افزوده شده است و هرگز باور نمی کردیم که آقای بنی صدر سه روز بعد از این دیدار چنین رفتاری از خود نشان

خواهند داد.

ما از همان آغاز در پی آن بودیم که میدان عمل سازنده چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر و آقای یزدی در سطوح بالا فعالیت داشته باشند. در آبان سال گذشته، پس از استعفای دولت موقت پیام دادید که قم بیاییم تا مسئله فوری اداره کشور در خدمتتان بررسی شود، صحبت از ترکیب جدید شورای انقلاب بود، نظر حضرتعالی این بود که آقای مهندس بازرگان دیگر در شورای انقلاب نباشد. بر اساس همین اعتقاد به شرکت خلاق هرچه بیشتر نیروها و نفی هر نوع تنگ‌نظری و انحصارطلبی پیشنهاد کردیم که ایشان همچنان در شورای انقلاب بمانند و سرانجام حضرتعالی هم موافقت کردید و در همین مرحله بود که مسئولیت دو وزارتخانه مهم، وزارت دارایی و وزارت امور خارجه به آقای بنی‌صدر داده شد. اینها و نظایر اینها دلیل روشنی است بر این که شرکت فعال این آقایان در اداره امور کشور مطلوب ما بوده است و با آنها هیچ مسئله شخصی نداریم.

۶. شهید بهشتی با وجود اینکه تقابل ایدئولوژیک با بنی‌صدر داشت اما با ادبیاتی منصفانه، انحرافات وی و جریان متبوع وی را نقد کرد.

۷. شهید محمد منتظری با من رفیق بود. به او گفتم شما در مورد آقای بهشتی اشتباه می‌کنی. اجازه بده با ایشان قرار ملاقاتی بگذارم و برویم با هم صحبت کنیم. ایشان هم به این ملاقات راضی شد. سه یا چهار روز مانده به واقعه هفتم تیر بود که برای جلسه‌ای خدمت ایشان رسیدم. ورود من درست مصادف با ختم جلسه بود و مرحوم شهید بهشتی به طرف اتاقش می‌رفت. من تا آقای محمد منتظری را دیدم که سر پله‌ها ایستاده بود او را در آغوش کشیدم. تا محمد را بغل کردم شهید بهشتی که در حین حرکت متوجه حرکت من شده بود با صدای رسایی فرمود یک بار دیگر هم از طرف من آقا محمد را ببوس و ادامه داد همانطور که به شما گفتم محمد خودمونه و مسائل ما با همدیگر حل شد. خیلی هم راحت حل شد و به نفع ایشان هم حل شد. تا شهید محمد منتظری این عبارات شهید بهشتی را شنید زد زیر گریه. آمدم پائین توی محوطه حیاط روی نیمکت‌های کنار باغچه نشستیم. از او پرسیدم محمد آقا حالا نظرت چیست؟ پاسخ داد بزرگواری آقای بهشتی بلایی به سر من آورد که هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند. پرسیدم چطور؟ گفت من این همه به ایشان بد گفتم و اهانت کردم ولی در دفعه اولی که مرا دید مدت‌ها مرا در آغوش خود گرفت و فشار داد و مرا بوسید و بعد سرش را جلو آورد و گفت یک کلمه راجع به گذشته حرف نخواهی زد. از حالا به بعد را با هم صحبت می‌کنیم. هرچه خواستم بگویم در گذشته فلانجا چه گفتم و قضیه چه بود اصلاً اجازه نداد حرف بزنم.

۸. نقش شهید بهشتی در تصویب قانون اساسی در دو جهت یکی در تنظیم محتوا و اصول و دیگر در مدیریت مجلس را که حاکی از سعه‌ی صدر و تحمل فوق‌العاده‌ی او بود، نباید فراموش کرد.

۹. مرحوم آیت الله مهدوی کنی می فرمودند: مرحوم بهشتی نسبت به عقاید بنی صدر احساس خطر می کرد، ولی تحمل کرد تا سرانجام بنی صدر باطن خود را ظاهر کرد و امام هم راضی شدند تا او را بردارند.

۱۰. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اولاً فرمودند: «بهشتی يك ملت بود برای این ملت ما». و ثانیاً: متذکر شدند: «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مُرد و ...» حال سؤال اساسی آن است که نباید به معنای یک ملت بودن آن مرد الهی فکر کرد؟ راستی! چگونه می شود که یک انسان در تاریخ خود و درک حضور تاریخی اش به وسعت یک ملت می شود؟! و چگونه با عدم درک چنین انسانی و با انواع تنگ نظری ها، او را مظلوم وار از دست بدهیم؟